



**دایره نظام، قاعده و استثنا**

بارها گفتم و تکرار می کنم که نباید بسج را یک نهاد نظامی به حساب آورد، تعارف نیست؛ بلکه حقیقت قضیه این است، بسج عرصه جهاد است، نه قتال، باوریدی مثل گوسفدی ای از جهاد است، جهاد یعنی حضور در میدان با مجاهدان، با تلاش، با هدف و با ایمان؛ این می شود جهاد.

جهاد با نفس این است که از تفریختان بزیند، از آسایش جسمانی تان بزیند، از نلان کار پرپول و پردرآمد – به قول فرنگی ها پول ساز- بزیند و در محیط علمی و تحقیقی و پژوهشی صرف وقت کنید تا یک حقیقت زنده علمی را به دست بیاورید و مثل دسته ای گل به جامعه تان تقدیم کنید: جهاد با نفس این است. یک قسمت کوچکی هم جهاد با مال است.

عرصه بسج یک عرصه عمومی است؛ نه مختص یک قشر است، نه مختص یک بخشی از بخشهای جغرافیائی کشور است، نه مختص یک زمانی دون زمان دیگری است؛ نه مختص یک عرصه ای دون عرصه دیگری است.

امروز کشور به اتحاد کلمه خیلی نیازمند است. بنده مخالف با سخنی و حرکتی و نوشتاری که – حتی اگر با انگیزه درست و با انگیزه صادقانه است – موجب شقاق و شکاف می شود؛ بنده موافق نیستم. اگر کسی نظر من را می خواهد بداند، نظر من این است که عرض کردم. ما بایستی انسجام را ایجاد کنیم. ما بایستی تلاطم را در مجموعه این ظرفیت عظیم به وجود بیاوریم.

هنر انقلاب این بود که آمد دیوارها را از وسط برداشت. ما توی خانه های کوچک کوچک، با دیوارهای بلند زندگی می کردیم و از هم خبر نداشتیم؛ انقلاب آمد این دیوارها را برداشت و این خانه های کوچک را تبدیل کرد به یک عرصه وسیع؛ عرصه ملت ایران، ملت انقلابی، دانشجویان با طلبه بدو؛ طلبه مان با دانشجوی بدو؛ استادمان با بازاری بدو؛ بازاری مان با کشاورز بدو؛ بین خودمان بناییم کردنی کنیم؟ انقلاب آمد این دیوارها را برداشت. ما حالا باز دوباره بناییم دیوار کردنی کنیم؟! این هم دیوارهای ناترس، ناقص، نه، مبانی روشن است؛ اصول روشن است، جهت روشن است، هر کسی در این جهت با این مبانی وارد حرکت می کند، چیز مجموعه است. این را توجه داشته باشیم.

من بارها گفته ام: ظلم نکنیم. این هم یکی از آن اساسی ترین کارهاست. ظلم چیز بدی و چیز خطرناکی است. ظلم فقط این نیست که آدم توی خیابان به یکی کشیده بزند. گاهی یک کلمه ای بیجا علیه یک کسی که مستحقش نیست، یک نوشته ی ناروا، یا یک حرکت ناروا، ظلم محسوب می شود. این طهارت دل را و طهارت عمل را خیلی بایستی ملاحظه کرد.

بیمبر اکرم (ص) ایستاده بودند یک کسی را که در حرم زنا را بر او جاری می کردند، می دیدند. بعضی ها هم ایستاده بودند؛ دو نفر با همدیگر حرف می زدند؛ یکی به یکی دیگر گفت که مثل سنگ تمام کردو جان داد – یک همچین تعبیری – بعد بیمبر (ص) به سمت منزل با مسجده راه افتادند و این دو نفر هم همراه بیمبر (ص) بودند. توی راه که می رفتند، رسیدند به یک جیفه مرداری – به یک مرداری، حالا چند سگی بود، دراز گوشی بود، هر چی بود – که مرده بود و انجا افتاده بود. بیمبر (ص) به این دو نفر فرو کردند و گفتند: گاز بگیرید و یک مقداری از این میل کنید؛ گفتند: یا رسول الله، ما را تعارف به مردار می کنید؟! فرمود: آن کاری که با آن برادران کردید، از این گاز زن به این مردار بدتر بود. حالا آن برادری بوده؟ برادری که زانی محصنه کرده و در مقام وده و رجم شده و اینها درپناه اش از نو جمله را گفته اند و بیمبر (ص) اینطور ملامتشان می کند!

زیادت نگوئید از آنچه که هست، از آنچه که باید و شاید. منصف باشیم؛ عادل باشیم. اینها آن وظائف ماست. اینچیز نیست که ما چون مجاهدیم، چون مبارزیم، چون انقلابی هستیم، بنابراین هر کسی که از ما یک ذره – به خیال ما – کم یا تشخیص ما – کمتر است، می داریم که درباره اش هر چه که می توانیم بگوئیم؛ نه، اینچیزی نیست. بله، ایمان ها یکسان نیست، خود یکسان نیست و بعضی بالاتر از بعضی دیگر هستند. خدا هم این را می داند و ممکن است بندگان باصل خدا هم بپراندند؛ لکن در مقام تعامل و در مقام زندگی جمعی، باید این اتحاد و این انسجام حفظ بشود و این تمایز تا کم بشود.

اینچه که مهم است فراموش نشود، اهداف و شاخصهای اصلی است. این را بارها گفته ایم و امروز هم یکی از اسانید محترم، اینچا گفتند: استیکار سترژی؛ ایندستگی قاطع در مقابل حرکت کفر و نفاق – نه فقط در کشور، بلکه در سطح جهان – مرزبندی شفاف با دشمنان انقلاب و دشمنان دین؛ اینها شاخص است. اگر کسی مرزبندی شفاف نمی کند، قهر خودش را کاهش می دهد؛ اگر گرایش پیدا می کند، از دایره خارج می شود. اینها آن مبانی و آن خطوط اصلی است.

شهید چمران با انصاف بود، بی روبرو باستی بود، شجاع بود، سرسخت بود. در عین لطافت و وقت و نازک مزاجی شاعرانه و عارفانه، در مقام جنگ یک سرساز سخنگوش بود. من خود می دیدم شلیک آر. بی. جی را که نیروهای ما بلد نبودند، به آنها تعلیم می داد؛ چون آر. بی. جی جزء سلاح های سازمانی ما نبود؛ نه داشتیم، نه بلد بودیم.

یعنی در میدان عملیات و در میدان عمل یک مرد عملی به طور کامل. حالا ببینید دانشمند فیزیک لامبلاسی در درجه عالی، در کنار شخصیت یک گروهان تعلیم دهنده عملیات نظامی، آن هم با آن احساسات رفیق، آن هم با آن ایمان قوی و با آن سرسختی، چه ترکیبی می شود. دانشمند بسپیحی این است؛ استاد بسپیحی. یک چنین نمونه ای است. در وجود یک چنین آدمی، دیگر تضاد بین سنت و مدرنیته حرف مفت است؛ تضاد بین ایمان و علم خنده آور است. این تضادهای قلابی و تضادهای دروغین – که به عنوان نظریه مطرح می شود و عده ای برای اینکه امتداد عملی آن برایشان مهم است دنبال می کنند – اینها دیگر در وجود یک هم چنین آدمی بی معنا است. هم علم هست، هم ایمان؛ هم سنت هست، هم تجدد؛ هم نظر هست، هم عمل؛ هم عشق هست، هم عقل. اینکه گفتند: یا عقل اب عشقش به یک جوسمى رود

بسیچاره من که ساختخته از آب و آتشم نه، او آب و آتش را با هم داشت. آن عقل معنوی ایمانی، با عشق هیچ منافاتی ندارد؛ بلکه خود پشتیبان آن عشق مقدس و پاکیزه است.

توقی که ما داریم و این توقع، توقع زیادی هم نیست، یعنی آن زمینهای که انسان مشاهده می کند – این روحیه های برضباط شما، این دلهای پاک صاف، این ذهن های روشن، این جواز بودن فکرها شما که انسان در عرصه های مختلف از نزدیک شاهد است – این امید را و این توقع را به انسان می بخشد، این است که فرآورده دانشگاه جمهوری اسلامی – نه به نحو استثنای بلکه به نحو قاعده – چمران ها باشند؛ این همه چمران ها یک استثنا باشند.



دندنگی خیابان شلوغی ست
که تو در میانه اش ایستاده باشی
بیبینی بی آینه بیبینی می روند
و تو همچنان ایستاده باشی

آقا دادامد چه کاره آن؟

– تو آفریقا وووووویلیا می نواز ند!ا

بهرای بهتر شدن صفحه و ارائه سوزنه و طرح

با ماتماس بگیرید: ۳۳۹۹۱۹۹۱

برای رویت «انتهای کیفیت» به نسخه یی دی اف در سایت کیهان و صفحه نسل سوم مراجعه کنید:

WWW.KAYHANNEWS.IR

روزهای سپیدند رسماً از ساعت چهار و چهار دقیقه صبح شنبه شروع شد و دیشب ساعت هشت و ۴۵ دقیقه تمام شد و چه تمام شدنی...یک دو هفته ای هنوز مانده بود که انگار یکی به من گفت امسال توهم باید بروی نمی دالم شاید هم تاثیر حرف آن دوست شاعر مسلکی بود که مثل من اهل این کلان شهر شلوع نیست و تازگی ها رخت اقامت در دانشگاه افکنده و وقتی از او پرسیدم با این شهر چه می کنی، گفت: تهران خدا ندارد!

نمی دانستم در جوابش چه بگویم منبر بروم و بگویم بستگی به خود آدم دارد و از این حرف ها با اینکه منم سر درد دل را باز کنم و بگویم حق با توست و گویی ولی شناسان رفتند از این ولایت...

چیزی نگفتم و گذشتم اما این حرف از آن حرف ها نبود که بشود به سادگی از کنارش گذشت. زخمی را جمله آن دوست زد و تیر خلاص را دوستی دیگر که گفت:

فلانی به تو فلان نسبت را داده است. نسبت دروغی بود اما ماند

پتکی بر سرم فرود آمد با خود گفتم: خدایا! من از آنکه بنده ای از بندگانت تصویری غلط درباره او داشته باشم چنین برشان شدم، شرم بر من که می دانم چه ها کرده ام و تو همه را می دانی و آب از آب در دلم تکان نمی خورد...

کاش پرورنده قطور و سیاهم نزد تو به اندازه پنهانی نزد یکی از بندگانت نگرانم می رفتن. استعظیم بود که فهمیدم اوضاعیم خراب است، خیلی خراب! برای کارمند جوانی چون من که هنوز تا طعم سسی سالگی خیلی کار دارم، زندگی این چنین است که هر هزار و یک پتکی و وارو باید خود را به بر برج برساند و در چنین احوالی، جالبی برای پرداختن به دل و خرابی و تعمیرش نیست.

اما گویا خدا نیتش زاهدان و اولیا و اوصیایش را دوست ندارد و نیت نگاهی به کارمندان هم دارد، چرا که ایام اعتکاف نزدیک بود و همین جا این خلوت با خود و خدا، تجربه اعتکاف در تهران آن نداشته بود. دوستی که می دانستم هر سال معتکف می شود پیامکی مادم و گفتم: اعتکاف ما را هم ثبت نام کن؛ چون داد که امسال به دلایلی نمی توانم معتکف شوم اما امی برای ثبت نام معرفی خواهد کرد و شماره آشنایی در دانشگاه صنعتی امیر کبیر مادم. چند شبی در اضطراب بودم. می شود؟ نمی شود؟ بالاخره من را هم در لیست معتکفین پذیرفتند...

**گوگل در اعتکاف**

دست به دامن «گوگل» شدتم تا ببینم در کنگول اینترنت دربارۀ اعتکاف چه نوشته اند؟ همان طور که حدس می رزم چند ندانم گیری نمود. خلوت اعتکاف را چه به دنیای بی در و پیکر مجازی؛ ریشه



**مشق شب ما**

جایی می خواندم که «انسان ها تکالیفی جهانی دارند که مقدم بر تعهدات ملی آنهاست...»

گذشته از تعهدات فردی، خانوادگی و اجتماعی و ملی، که غالباً با زیر بار مسئولیت آنها شانه خالی می کنیم باید علاوه کنیم تعهدات جهانی را و این همه منهای «انسانیت» به بشود حاصلش از هیچ هم بیج تر است.

نمی دانم ما را چه می شود که در راه خدا به بشود برنمی خیزیم؛ حالی که مردان و زنان و کودکان بچاره و مستفصل صدا می زنند: پروردگارا! ما را از این قریه ای که اهلش ظالم است نجات بده!

و بر ایمان از طرف خودت ولّیتی قرار بده و بر ایمان از طرف خودت یاریگری قرار بده!

با این قدر پوست کلفت شده ایم که «نوار غزه بر ایمان به اندازه یک سی دی نرم افزاز در مقابل این همه جنگ افزاز ارزشی ندارد و یا به قولی سوزنمان گیر کرد است توی عصر عاشورا...»

و فراموش کرده ایم که یک نفر توی گوشمان هر صبح و شام فریاد می زند: کل یوم عاشورا و کل ارضی کربلا

ما اما چون گوشمان به علت چرک گناه مسدود شده این فریاد آسمانی را نامفهوم می شنویم و مدام چوب پنبه ها را مرغوب تر می کنیم، ویزیت آن چنانی می دهیم به پزشکی که از نافت S.A. آلمدرک عدم خود کفایی آورده است و از او می خواهیم مارک جدیدترین ساخته دستان شیطانی اسرائیل برای ویز ویز گوشمان تجویز کند! و چون خدا جای حق نشسته و باز چون هدف وسیله را توجیه نمی کند، ویز ویز گوشمان به علت لخته شدن خون یک نوزاد فلسطینی در هنگام ساختن این چوب پنبه ها تبدیل به جیح های بنفش نتانیاهو می شود هنگامه ساخت و پاخت با اوپاما!

و اصلا متوجه نوبز هایی که روی امواج دلمان انداخته اند نیستیم و بسنده می کنیم به خبر بیست و سی و گاها نقد بی بی سی و فکر می کنیم انتهای اطلاعاتیم و به قولی آن لاین شده...

سهراب کجایی که اگر بودی این روزها تو هم دیگر به سببی خشنود نبودی! و فایقی می ساختی بهتر از کشتنی های ۲۰۰۲ و با آن می راندی حتی جلودر را...

آه ایلا کجایی که ذوالجناح دارد دق می کند بسکه گوش شنوا ندارد برای روایت صحرای عشق و جنون و خون...آه باب چهقدر این روزها کرده اند، و ۹۰ که این ها دست شما را هم از پشت بسته اند و روسفیدتان نفس می برند، می سرن، می برند، شیمیایی مثل نقل پخش می کنند و به راحتی نسل می کشند...

و بدتر از همه آ کجایی مختار که این روزها بیبانه صادر می شود، اما تجمع ها و راهپیمایی ها مان حتی به چند ما یلی نوار غزه هم نمی رسد...

این روزها همه بیداریم اما خوابیده بیداریم! تابستان از راه رسیده و ما دغدغه مان شده یوگا و سونا و عینک دودی مرغوب با طعم ضد آفتاب! بنی آدم بر چیز که این فصل از حیات زمین نیز گذرد و ما هنوز کالیوم و نوبر نشده، می یوسیم!

مریم حاجی علی



**یک گزارش جمع وجور از پرواز دسته جمعی در آسمان اعتکاف**

آن پیامبر در این سه روز مشغول توبه و مناجات و روزه داری شد و در هر روز یک ثلث از سیاهی صورتش برطرف شد و به همین علت این ایام را روزهای سپید نامیده اند.

**فرصت هایی که چون باد می گذزند**

و اما مهم ترین ویژگی غم انگیز اعتکاف، سرعت باور نکردنی آن است چنان می گذرد که باید ثانیه هایش را شمرد... فرصت اندک است و شاید این اندکی فرصت، اشارتی باشد که از کوتاهی عمر و فرصت کوتاه زندگی، پس ای دل سوی هلدار شو! ای یار سوی یار شو! ای پاسبان بیدار شو خفته نشاید پاسبان!

...و اما از بعداظهر روز سوم آن زمان که اعمال ام داوود آغاز می شود و بوی فراق در مسجد می پیچد. شانه ها بی امان می لرزد و قطره های اشک بی ری می چکد و عجیب آن که، کسانی که در این سه روز ساکت تر و سر در جیب تر بوده اند اینک صدای گریه شان

بلندتر است گاهی همچون کودکی که می خواهند از مادر جدایش کنند. و باز من به نویسم از بعداظهر روز سوم اعتکاف که حق طلب را ادا کرده باشم؟ پس بنگذار تا بگذریم.

اولین الیه اکبر به اذان مغرب دوشنبه، پیام پایان ۲۲۸۶۰ثانیه مقیم خانه دوست بودن، است. کسی یاق بیرون رفتن ندارد چه می تواند؟ باید رفت. دوستان وداع می کنند و برخی همان طور که وسایل شان را جمع می کنند، آرام آرام اشک می ریزند. من هم با دانشگاه امیر کبیر، مسجدها و امتحاناتشان تمام نشده و جزوه و کتاب های درسی هم با خود آورده اند.

**راز روزهای سپید**

اگرچه شخشا با برنامه های جمعی در اعتکاف چندان موافق نیستم اما این برنامه برای من حداقل این حسن را داشت که جواب یک سوال مهم خود را گرفتم؛ سوال این بود؛ چرا به سه این سه روز اعتکاف، ایام الایضی (روزهای سپید) می گویند؟ جوابش را نه در دنیای مجازی یافتم و نه آنهایی که می شناختم و بهشان دسترسی داشتم، می دانستند...

سخنران شب اول حاج آقا علوی «الله الهی استلک الامان یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم...» صدای اشک برزان آرام برخی در تارکیک و روشنائی مسجد به گوش می رسد و نوید آمد و گمده ای تشکیل شد. زرتگی روزها و شب هایی بارانی را در این روزهای داغ تابستان را می دهد. بعد از خوردن سحری، صدای اذان صبح در مسجد طنبنین انداز می شود و با اولین الله اکبر در ساعت ۴ و ۴ دقیقه صبح شنبه پنج تیرماه اعتکاف رسماً آغاز می شود. از من انتظار نداشتن باش تا برایت بنویسم در این ۲۲۲۸۶۰ ثانیه چند دهم آن که وقتی حضرت آدم به دلیل خوردن از درخت متوجه از بهشت اخراج شد، صورتش از دلیل این ترک اولی، سیاه شد و

شده است تا به حال فکر کنید جامعه خیلی بد شده است و فضا، فضای سیاهی است؟ امروزه بسیاری از مردم و البته برخی نخبگان اینگونه اند و گویی هیچ آینده ای برای کشور پیش رو نیست و ما در همه زمینه ها به سمت سوخت می رویم؛ برای همین خواندن این چند سطر شاید برای برخی آموزندگان و تریسین دارانی که دائم الیه یاس می خوانند بد نباشد اگرچه نمی توان برخی کاستی ها

و کمبودها را در کشورمان، کتمان کرد... زن و مرد جوانی به محله جدیدی اسباب کشی کردند. صبح روز اول، ضمن صرف صبحانه، زن متوجه شد که همسایه اش در حال آویزان کردن رخت های شسته است و گفت: «لباسها چندان تمیز نیست. انگار نمی داند چه طور لباس بشوید. احتمالاً باید پودر لباس شویی بهتری بخرد.»

همسرش نگاه کرد اما چیزی نگفت. داستان ادامه پیدا کرد و هرچیز که زن همسایه لباس های شسته اش را برای خشک شدن آویزان می کرد زن جوان همان حرف را تکرار می کرد تا اینکه حدود یک ماه بعد، روزی از دیدن لباس های تمیز روی بند رخت خشک کرد و به همسرش گفت: «یاد گرفته چطور لباس بشوید. مانده ام که چه کسی درست لباس شستن را یادش داده!» مرد پاسخ داد: «من امروز صبح زود بیدار شدم و پنجره هایمان را تمیز کردم!»

یادداشت سوم
«یادداشت سوم
لا یتلک شیئاً غَیْرَهُ: [بحارالانوار، ج ۳۳، باب ۱۶، روایت ۴۲۰]. یعنی درست است که تو خلیفه رسول الله(ص) و جانشین او هستی، اما مگر رسول الله(ص) چه کسی بود؟ او تنها پیام آوری بود و از جانب خدا پیام هایی را به مردم ابلاغ می کرد؛ اما «لا یتلک شیئاً غَیْرَهُ»، مقام و منصب دیگری غیر از دریافت و ابلاغ پیام های خدا به مردم نداشت؛ از این رو تو (علی(ع)) نیز خلیفه رسول خدا(ص) هستی تا پیام هایی را که آن حضرت از جانب خدا آورده بود، به مردم برسانی؛ اما امامت و ریاست بر مردم را خود پیامبر اسلام(ص) هم نداشت تا تو بخواهی جانشین او در این امر باشی! حضرت علی(ع) در پاسخ معاویه نامه ای نوشتند و در خصوص این به اصطلاح استدلال او فرمودند:
«عَمَّتْ کُلُّهَا کُلُّ رَسُوْلٍ وَّلَمْ یُکُنْ اَمَّا قُلٌّ اِلْکَرَاکَ عَلَی جَمِیعِ الْبَشِیْئِیْنَ اَلْاَنْمَۃ»:(همان) «تو مدعی هستی که پیامبر اسلام(ص) تنها مقام رسالت را داشت و مقام امامت و ریاست بر امت را نداشت؛ این سخن تو نه تنها انکار مقام امامت برای پیامبر اسلام(ص) است، بلکه انکار این مقام در حق تمام انبیا است که بعد از او فرمودند. البته انکار معاویه به دلیل نگاه نودن او از این ایات نبود، بلکه می خواست در مقام بحث و جدل، چنین وانمود کند که اگر من از چنین مساله ای مطلع بودم و برایم به اثبات رسیده بود، با آن مخالفت نمی کردم و من نیز تسلیم شما می شدم. به عبارت دیگر، او جاهل نبود بلکه «تجاهل» می کرد؛ و این نیز یکی از شگردهای شیطانی معاویه بود.

صفحه ۱۰

سه شنبه ۸ تیر ۱۳۸۹

۱۶ رجب ۱۴۳۱ - شماره ۱۹۶۸۱

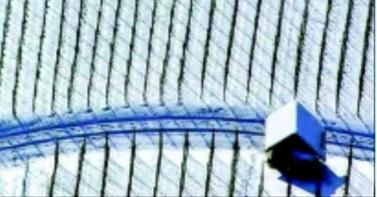
**طعم آفتاب**



**صبر بر چهار پایه قرار دارد: شوق، هراس، زهد و انتظار.**
**آن کس که اشتیاق بهشت دارد، شهوت هایش کاستی گیرد، و آن کس که از آتش جَهَنم می ترسد، از حرام دوری می گزیند، و آن کس که در دنیا زهد می ورزد، مصیبت ها را ساده پندارد، و آن کس که مرگ را انتظار می کشد در نیکی ها شتاب می کند.**

**علی ابن ایضالِب سلام الله علیه و آله**

**اتاق انتظار**



ای مردم! آگاه باشید؛ مثل آل محمد (ص) چونان ستارگان آسمان است، اگر ستاره ای غروب کند، ستاره دیگری طلوع خواهد کرد... [تا ظهور صاحب الزمان (عج)]<sup>۱</sup>.

ای مردم! خداوند به شما مظلّم نخواهد کرد و از این جهت تأمین داده است؛ اما هرگز شما را ایمن نساخت که از مایش نفرماید.<sup>۲</sup> با توجه به این همه خطرات، روش های گمراه کننده شما را به کجا می کشاند؟ شتاب ها و خلّت ها، تا کی شما را متحیر می سازد؟ دروغ پردازی ها تا چه زمانی شما را می فریبد؟ از کجا دشمن در شما نفوذ کرده به اینجا آورده و به کجا باز می گرداند؟

آگاه باشید! که هر سآمدی را پرونده ای و هر غیبتی را بازگشت دوباره ای است. مردم! به سخن عالم خداشناس خود گوش فرا دهید، دل های خود را

تا ظهور صاحب الزمان (عج)]<sup>۱</sup>.
ای مردم! به زودی زمانی بر شما خواهد رسید که اسلام چونان ظرف راؤزونگ شده، آنچه در آن است ریخته می شود.<sup>۲</sup> هنگامی که مردم هدایت و تابع هوس های خویش قرار می دهند، او [حضرت مهدی (عج)] خواسته ها را تابع هدایت وحی می کند، در حالی که با نام تفسیر، نظریه های گوناگون خود را بر قرآن تحصیل می کند، او نظریه ها و اندیشه ها را تابع قرآن می سازد. او روش عاقلانه در حکومت حق را به شما می نمایاند؛ کتاب وست پیامبر(ص) را که تا آن روز متروک ماندند، زنده می کند.<sup>۳</sup>
بنادین آن کس از ما [حضرت مهدی (عج)] که گفته های آینده را دریابد، با چراغی روشنگر در آن کم می یابد و بر همان سیره و روش پیامبر(ص) و امامان رفقا می کند تا گرّه ها را بگشاید، برگان و ملت های اسیر را آزاد سازد. جمعیت های گمراه و مستگمر را برانگندد و حق جوانان پراکنده را جمع آوری می کند.<sup>۴</sup> گویی می بینم در پرتو خاندان پیامبر (ص) نعمت های خدابر شما تمام شده و شما به آنچه آرزو دارید، رسیده اید.<sup>۵</sup>

۱- نهج البلاغه. خطبه ۱۰۰
۲- همان. خطبه ۱۳۸
۳- همان. خطبه ۱۰۸
۴- همان. خطبه ۱۰۲
۵- همان. خطبه ۱۰۷

**از آب گذشته!**



با کلید صمدی، قفل سخن بادا باز
برسد دست امام شهید، محرم راز
از سوسِ نسل سوم، شصتی و پنجاهی ها
چشم امید شما، بچه دبستانی ها

سالها پیش به ما درس حسینی دادی
روح آزادگی و غیرت دینی دادی
از دل آتش سبنا، قیسی آوردی
بر دل مرده، مسیحا نفسی آوردی
سخت، در شب صصیان، قلب ایمان زد
دم حق بر تن این بیگره بی جازد
دشمنان از سخت، آتشی از خشم شدند
مثل ماری که به تن ندیده دودس زخم، شدند
گوش بر زنگ، بدنبال رهی، روزنه ای
مثل قطاع طرق در پس هر گردنه ای
گفته بودند: «جماعت! که بپهروزی ماست
این بزنگاه، همان فرصت بپهروزی ماست،
گفته بودند: «که اینها همگی خاموشند
همه از بارقه و جادمان مد هوشند
سخت در بند فریبگیره دنیا شده اند
بمب بودند ولی یکسره خشتی شده اند»
گفته بودند: «که اینها همه کودک بودند
غرقه در بازی ماشین و عروسک بودند
بعد سی سال خمینی ز کجا بشناسند؟
فلطکان غیرت دینی ز کجا بشناسند؟
رخت پاروی، به تن آهنی داشته بکنند
به دو صد زور و ریاء، توطئه و فتنه کنیم
رز فرعون بگیریم، و گوساله کنیم»

ختم با مهر خود این نهضت سی ساله کنیم
غافل از این که به ما درس پدر ارث رسید
چشم خود را به طلوع سحری وا کردیم
نقرت از حبله گوساله ز ارت رسید
با بصیرت کمر توطئه را خم کردیم
خوابشان را همه آشفته و در هم کردیم

گرچه آن روز که بودی همه کودک بودیم
غرقه در بازی ماشین و عروسک بودیم

آنچه در آینه بازی ما پیدا بود
جنگ و مجروح و شهید و سخن آقا بود
ما از اول به همین مززع نور ریشه زدیم
تحت فرمان شما بیرق آندیشه زدیم
چشم خود را به طلوع سحری وا کردیم
ره این قافله از کودکی افشا کردیم
نگذاریم شب دهکده، تکرار شود
عهد ما به تو، به دست کسی انکار شود
سامری دست سپه را به تن خاک کند
آره راه تو از پیش نظر، پاک کند
نگذاریم جهان توطئه چینی بکند
زنده باشیم و علی خانه نشینی بکند

پدرا از تو به سر، شور حسینی داریم
و به دل، گوهر لبیک خمینی داریم
ما به تکبیر تو آقا همه قامت بستیم
و مکرر همه تا روز قیامت هستیم
تنگ بر ما اگر از ترس، سری خم کردیم
مرگ بر ما اگر از راه ولی بر کردیم
تا نفس در قفس سینه و خون در رگ ماست
جانشین خلقت، خامنه ای رهبر ماست
تا تابد، ما همه سر باز توایم، خامنه ای
جان به کف، بر سر پیمان توایم، خامنه ای

فاطمه موسی